

فهرست

۱۱	سیاسگزاری‌ها
۱۳	۱. چهره‌های بسیارِ خانه
۲۹	۲. اهمیت مکان
۵۱	۳. سکونت و سکونتگاه‌ها
۶۹	۴. به یاد آوردن، تصور کردن و سایر کارهای فکری
۸۷	۵. آدم‌ها، اشیاء و هویت
۱۰۵	۶. سیاست‌شناسی خانه
۱۲۱	۷. بی‌خانمانی و کُننده‌شدگی از ریشه
۱۴۳	۸. آینده‌ خانه
۱۶۱	در باب دوگانه «منزل و خانه»، نوشته‌ جوزف ریکورت
۱۷۷	تصاویر
۱۸۹	منابع و مأخذ
۱۹۹	خواندنی‌های بیشتر
۲۰۳	واژه‌نامه
۲۰۵	نمایه

چهره‌های بسیارِ خانه

اندیشیدن دربارهٔ خانه

خانه‌ها همیشه مکان‌های دورهم جمع شدن بوده‌اند. مردمانی که در دوران پیشاتاریخ می‌زیستند به بهترین شکلی که از عهده‌اش برمی‌آمدند کنار هم در جاهایی پناه می‌گرفتند، و گاه این کار را اتفاقاً به سبک و سیاقی دلپذیر انجام می‌دادند. در آنچه به عنوان تاریخ ثبت شده می‌شناسیم، صدها نسل بعد، اغنیا و نامداران برای پذیرایی از مهمانان صحن‌ها و تالارهای مجللی داشتند که نزد همگان معروف و مورد تحسین بودند، و افراد برای دعوت شدن بدان‌جا، به اصطلاح، سرودست می‌شکستند. این در حالی است که مردم افتادهٔ روستایی و نیز شه‌نشین‌ها، در قالب سنت‌های قومی مختلف، مهمان‌نوازی دوستانه را در صدر، یا نزدیکی‌های صدر، فهرست تعهدات اجتماعی‌شان، که مستلزم التفات و مراقبت دقیق هم هست، قرار داده‌اند؛ و از همین رو، استقبالی گرم و آشیانی نرم را در منازل آنها نیز می‌شد انتظار داشت. این سنت‌ها همین امروز هم ادامه دارند. خانه دارای جایگاهی مرکزی در حیات بشری است. در نتیجه، دربارهٔ خانه بسیار اندیشیده‌اند، بدان ارجح نهاده و تمنایش را داشته‌اند، و انبوهی از آثار نوشتاری و سایر محصولات فرهنگی سراسریه این موضوع اختصاص یافته است. از این رو، شاید تصور کنیم که خانه مفهومی جاافتاده است، به عبارت دیگر، شاید فرضمان آن باشد که خانه مفهومی است

شفاف و به سهولت فهم شده. اما اگر واقعاً این طور فکرمی‌کنیم باید درباره‌اش از نو بیندیشیم. خانه مفهومی است حقیقتاً بنیادی و جهان‌شمول؛ و بالاین حال، همین خانه برای افراد مختلف در موقعیت‌های گوناگون معانی لایه‌لایه و به هم پیوسته متعددی دارد. خانه برانگیزنده عواطف عمیق و الهام‌بخش بیانگری‌های خلاقه‌ای است که هم‌زمان صمیمانه و عقلایی هستند. از این رو، بی‌سبب نیست که همین خانه، وقتی در پی تحقیق درباره آن مفهومی ناآرام، متغیر و تا حدی دست‌گریز و دشواریاب از کاردرمی‌آید، موجب تعجبمان می‌شود.

وقتی رسانه‌های عمومی بر روی خانه تمرکز می‌کنند، علاقه و توجه ما به طور معمول به معماری، طراحی، سبک (استایل)، تزئینات داخلی یا به خانه به عنوان نوع خاصی از کالاهای مصرفی جلب می‌شود. این در حالی است که در کتاب حاضر تلاش ما ارائه توضیحی است در این باره که خانه چه هست (و چه می‌تواند باشد)، و اینکه آدم‌ها (از جمله خودمان) درباره فضاهای زیست خود در پیوند با جهان اطرافشان چگونه می‌اندیشند و احساس می‌کنند.

ظاهر در مقابل واقعیت

واژه «façade» (رخ؛ نمای سردر)، که به نمای جلوی هر ساختمان اشاره دارد، ریشه در واژه‌هایی دارد که زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی و لاتینی برای «face» (صورت؛ چهره؛ رخسار) دارند، و معنای ثانوی آن «نمای کاذب» یا «ظاهر خارجی فریبنده» است. معمارانگلیسی، ادوین هیثکات، به این نکته اشاره می‌کند که منزل می‌تواند «فضایی برای خودنمایی، برای نمایش چهره (رخ‌نمایی) به جهان» باشد. وقتی به منازل (houses) به عنوان خانه (homes) نگاه می‌کنیم، بسیاری از چیزهایی که درون این سکونتگاه‌ها در جریان‌اند برای بررسی و بازپرسی فراخوانده می‌شوند. همین کار باید، به علاوه، درباره افکار و احساسات گونه‌گون، عمیق، ظریف و غالباً پنهانی که در ذیل عنوان خانه جمع شده‌اند نیز انجام شود. اینها همان «چهره‌های بسیار خانه» هستند. و همان‌گونه که درباره هیچ کتابی نباید براساس جلد آن

قضاوت کرد، معنای خانه نیز فقط وقتی خودش را مکشوف می‌سازد که عمیق شده، به دقت زیرلایه‌ی رویی را نگاه کنیم.

تعریف کردن «خانه»

«خانه، خانه خوب» (نک. تصویرا) ... «بس خاکسار هم که باشد، جایی همچو خانه نباشد» ... «خانه آنجاست که دل آنجاست» ... «خانه جایی است که از آن برمی‌آیی و در آن می‌توانی خودت باشی» ... «طویل‌ترین راه خارج کوتاه‌ترین راه خانه است» ... «دیری در راه بوده‌ام. اکنون وقت رفتن به خانه است» ... «به خانه خوش آمدی!»

وقتی از «خانه» حرف می‌زنیم از چه حرف می‌زنیم؟ منظورمان چیست؟ معنای این واژه مهم، مثل معنای واژه‌های دیگری که در زندگی روزمره با فراغ بال به کار می‌روند، عموماً بدیهی انگاشته می‌شود. خانه دقیقاً جایی است که آدم آن را بدیهی می‌گیرد؛ خانه جا و مکان من است، جایی که من بدان تعلق دارم، در آن احساس راحتی می‌کنم و می‌توانم برای خودم کسی باشم، کسی که می‌خواهیم. در خانه اشیائی هست که بیشترین دلالت و اهمیت شخصی را دارند، و تماشاخانه‌ی آغازینی است که آدمی در درون آن خودش را به منصه‌ی ظهور می‌گذارد و هویتی را به هم می‌سازد. خانه مظهر صلح و سکینه و گرمی و عشق و آرامش و پذیرش است — «جایی برای کندن و آویختن رخت و کلاهتان». افکار و تصورات مربوط به خانه به افق‌های یاد و افتخار گشوده می‌شوند — به خانواده، میهن، خانبوم (زادبوم)، کودکی، میراث، تبار و انواع واقسام وفاداری‌ها (مانند میهن‌پرستی). اُدیسیوس (یا یولیسیس)، قهرمان اساطیری اُدیسئ هومر، هنگامی که پس از تارومار کردن سیکلوپ‌ها آرزومند خانه‌ی خود در فرسنگ‌ها دورتر، در شهر ایتاکای یونان، می‌شود چنین روحیه‌ای را تجسم می‌بخشد. ما شاید نه قهرمانانی ستوده باشیم نه قهرمانانی ناستوده؛ شاید اصلاً قهرمان نباشیم. با این حال، به‌رغم گذشت سده‌ها و هزاره‌ها، برایمان دشوار نیست که با استقبال گرم و پرشور او از خانه به‌عنوان سکونتگاه و میهن عمیقاً احساس همدلی کنیم.

با وجود این، ادیسه، به‌رغم دریانوردی بی‌امانش، در عصری می‌زیست که در آن بیشتر آدم‌ها کمتر در رفت‌وآمد بودند - عصری که جهان کندتر از امروز در حال تغییر بود، عصری که در آن خانه مفهومی قطعی‌تر و کمتر مورد مناقشه بود. با این حال، او به ما کمک می‌کند که بفهمیم چرا خانه غالباً به‌عنوان مظهر کلیت و مکانی برای فراغت از فشارهای زندگی تمنا می‌شود. همان‌گونه که شاعر آمریکایی، مایا آنجلو، می‌گوید: «میل سوزان از برای خانه در همهٔ ما زنده است، تمنا برای جای امنی که می‌توانیم آن‌گونه که هستیم بدان‌جا برویم و بازخواست نشویم.» و همان‌گونه که فیلسوف فرانسوی، گاستون باشلار، به‌نحوی شاعرانه می‌گوید، خانهٔ دوران کودکی مان که درست قوارهٔ تنمان بود، همچنان در حافظهٔ جسمانی مان حک شده است، و الگوی مأوی کردن در همهٔ منازلی که پس از آن بدن‌ها برمی‌خوریم باقی می‌ماند. به نظر این نویسندگان، خانه رخسار خندان و خیرخواه در بطن اجتماع اخم‌های آشوبناکی است که وجه مشخصهٔ مکان‌های هستی روزمرهٔ ما هستند. در جهانی چنین پریشیده و پریشان‌ساز، داشتن پناهگاهی که بتوان در آن کناره گرفت می‌تواند خود موهبتی باشد.

اما پرسش آن است که چیست آنچه باعث می‌شود چیزی یا جایی خانه شمرده شود؟ یک تعریف بسیار خنثی و کمینه‌گرا از «خانه» آن است که خانه «هر جای اقامت‌گزیدن یا پناه‌گرفتن»، «هر اقامتگاه یا پناهگاه»، است. مطابق تعریفی موسع، که به کاربرد متداول نیز نزدیک‌تر است، خانه «منزل، آپارتمان یا هر نوع سرپناه دیگر است که اقامتگاه معمول یک شخص، خانواده یا خانوار است». تا اینجا همه چیز خوب است. اما اگر بتوانیم خانه را چنین به‌اجمال خلاصه و جمع‌بندی کنیم، دیگر نیازی به واریسی این مفهوم به امید تحصیل فایدهٔ بزرگ‌تر نخواهد بود. و باید گفت که حتی یک تعریف فرهنگ‌نامه‌ای مبسوط‌گستره‌ای بسیار وسیع‌تر از این دارد (مریخ ۱). فلذا، اکنون پرسش آن است که چگونه باید وظیفهٔ مرعوب‌کنندهٔ تبیین «خانه» با همهٔ غنای معنایی آن را آغاز کنیم؟

مربع ۱: ریشه‌های بسیارِ واژه «Home»

فرهنگ انگلیسی آکسفورد (OED) راهنمای نهایی در زمینه تعاریف و خاستگاه‌های (ریشه‌شناسی‌های) واژه‌های انگلیسی است. برای واژه «home»، فرهنگ انگلیسی آکسفورد فهرستی از هم‌خانواده‌ها (واژه‌هایی که یک اصل و ریشه مشترک دارند؛ واژه‌های هم‌ریشه) در زبان‌های گوتیکی، دانمارکی کهن، هلندی کهن، فریزی کهن، آلمانی علیای کهن، ایسلندی کهن، ساکسونی کهن و سوئدی کهن ردیف می‌کند، و خاطرنشان می‌سازد که این فهرست احتمالاً می‌تواند با افزودن سایر زبان‌های متقدم اروپایی، که پرشمار نیز هستند، مبسوط‌تر نیز بشود. معانی اصلی home که در فرهنگ انگلیسی آکسفورد یافت می‌شود و ریشه‌های آنها به قرار زیر هستند:

«جایی که شخص یا حیوانی در آن سکونت دارد» (ریشه: انگلیسی کهن)

«محل سکونت؛ منزل یا قرارگاه یک شخص؛ مسکن یا اقامتگاه ثابت یک خانواده یا خانوار؛ مقرّ علائق و زیست خانگی. همچنین (عمدتاً در کاربردهای متأخرتر): منزل یا اقامتگاهی شخصی که صرفاً به مثابه یک ساختمان تلقی شده باشد» (ریشه: انگلیسی کهن).

«جایی که فرد در آن زندگی می‌کند یا بزرگ شده است، با اشاره به احساساتِ تعلق، راحتی و غیره در پیوند با آن» (نخستین کاربرد: ۱۵۴۶).

«پناهگاه، حریم امن؛ جایی یا ناحیه‌ای که فرد به طور طبیعی بدان تعلق دارد یا در آنجا احساس آرامش می‌کند» (ریشه: انگلیسی کهن).

«میهن یا سرزمین مادری یک شخص. همچنین: موطن نیاکان فرد» (ریشه: انگلیسی کهن).

«جایی که در آن چیزی سر می‌زند، می‌شکند، یا نوعاً یافت می‌شود؛ مقرر، مرکزی زادگاه یک فعالیت» (نخستین کاربرد [مورد مناقشه]: حوالی ۱۲۰۰؛ کاملاً تثبیت شده و جا افتاده: ۱۶۰۳).

(*'home, n. 1 and adj.*; OED Online, <www.oed.com>)

برای اکثر مردم جهان، خانه اکنون به طور مشخص به معنای سازه‌ای بخصوص در درون یک محیط برساخته است – یک آلونک، کومه، منزل، کلبه، عمارت، آپارتمان یا هر نوع واحد مسکونی دست‌کم نیمه‌دائم. با این حال، هنوز افراد و فرهنگ‌هایی هستند که خانه برایشان چیز سراسر متفاوتی معنا می‌دهد. فضاهای کاملاً باز و بی‌حفاظ زیرستارگان («خانه روی دشت»؛ خطهٔ فراخ آسمان)؛ اجتماعی آرمانی (اورشلیم نو؛ اُتوپیا)؛ یک سرزمین خاص (زادبوم؛ قلمرو اجدادی)؛ هرجا که بزرگراه برود (جادهٔ باز؛ خانه به خانه)؛ اقامتگاه سنتی خدایان یا ارواح مقدس (والهالا؛ بهشت برین)؛ یا خیلی ساده خود زمین مادر. اینها از جمله بینش‌های متفاوت در خصوص خانه هستند. دیدگاه‌هایی از این دست آب‌خورهای بسیاری دارند. از منظر فرهنگ‌های مسلط امروز اگر بنگریم، برخی از آنها معرف نظرگاه‌های غیرمتعارف یا اقلیت هستند، اما از درون خود نظرگاه‌ها، آنها بیانگر آن‌اند که جهان چگونه هست، و آدمی چگونه باید با آن ارتباط بگیرد.

بدین ترتیب، مردمانی هستند که هویتشان با خانه همچون معیار و نقطه ارجاعی ثابت سخت درهم‌تنیده است؛ مردمان دیگری که خودشان را از قیدوبندهای خانه تماماً آزاد می‌دانند؛ دیگری که خانه برایشان مکانی سنتی و مقدس است؛ و دیگری که هرجا، همه جا، یا هیچ‌جا به خانه برمی‌خورند.

با توجه به چنین تنوع و تفاوتی شاید بی‌میل نباشیم که نتیجه بگیریم، آری، خانه صرفاً چیزی در ذهن نگرنده است. در همین حال، و به رغم تمرکز بر آن تلقی بسته‌تری که فضای زیست را مرادف با یک واحد مسکونی می‌داند، جغرافی دانان انگلیسی، الیسون بلانت و رابین دالینگ، وقتی از این سخن می‌گویند که خانه می‌تواند

«یک چادر، کاروان، منزل، آپارتمان، نیمکت پارک، یا هرگونه تجمع مواد و مصالح ساختمانی در یک محل خاص» باشد ما را به نگرستن دقیق تروامی دارند.

گویی برای تحکیم نکتهٔ موردنظر جغرافی دانان مورد اشاره، پیترواتسون، مورخ بریتانیایی، از این خبر می‌دهد که در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول، در مدرسهٔ رقص تجربی نام بردار رودلف لابان، رقص پرداز مجارستانی، در آسکونای سوئیس، «یکی از رقصندگان در یک جعبهٔ کوچک مخصوص نگهداری هارمونیم زندگی می‌کرد». ادومندز بونکشه، جغرافی دان و نظریه پرداز فرهنگی، خبر می‌دهد در آپارتمان محقری که او در آن، در بطن «منظری از بیگانگی»، سکنی گزیده بود (به هنگام پایان پراشوب اشغال سرزمین مادری اش، لیتوانی، به دست شوروی)، «میزکار کوچک در اتاق نشیمن به خانهٔ حقیقی ام تبدیل شد» - جایی برای فرار از گرفتاری‌های جهان خارج. شکی نیست که او استعاری سخن می‌گوید؛ با این حال، راحت می‌شود فهمید که چگونه چنین فضای محصور می‌تواند، دست کم برای مدتی، به یک خانهٔ خرد تبدیل شود - به اصطلاح، به مرکزی برای عملیات (در این مورد خاص، سنگر و پناهگاه بونکشه).

از همهٔ آنچه در بالا گفته شد، کاملاً پیداست که هرگونه تلاش برای تعریف خانه صرفاً با توسل به یک فرمول ساده و مختصر حق مطلب را دربارهٔ موضوع ما ادا نخواهد کرد. با این حال، ما نباید به این حکم که خانه ایده‌ای دل‌بخواهی است تن بدهیم، بلکه، کاملاً برعکس، باید مجدّانه به وجود برخی مؤلفه‌های ذاتی و بنیادی بیندیشیم که «داشتن یک خانه» و «بودن در خانه» را می‌سازند و بدان معنا می‌دهند.

فهمیدن خانه در زبان‌های مختلف

در سال ۲۰۱۴، یک نمایش سیار نیجریه‌ای با عنوان در جست‌وجوی خانه به نحوی گسترده در سرتاسر آفریقا - در لاگوس، آکرا، نایروبی و ژوهانسبورگ - به صحنه برده شد. با به‌کارگیری آمیزه‌ای از شعر ملفوظ و تئاتر، تمرکز این نمایش بر پیچیدگی‌های

شخصی مهاجرت به خارج و نیز مهاجرت معکوس به زادگاه بود. در جست‌وجوی خانه نمایشگر توانایی مردم در درک و فهم معنای خانه در سطحی عمیق‌تر (یا بنیادی‌تر) به‌رغم تفاوت‌های فرهنگی و زبانی بود.

هم‌زمان، و به‌رغم وجود شباهت‌ها، یکسان دانستن سادهٔ اصطلاحاتی که در جمعیت‌های زبانی مختلف برای خانه وجود دارد نیز اشتباه خواهد بود. انگلیسی‌زبان‌ها می‌توانند به درکی متمایز و کاملاً پرورده از خانه که نیک در زبانشان نشسته است رجوع کنند. همان‌گونه که پیش‌تر دیدیم، واژهٔ انگلیسی «home» دارای ریشه‌های زبانی قدیم و کاملاً مستند است، اما این اصل‌ها و ریشه‌ها همان‌قدر که نشان‌دهندهٔ قدمت واژه هستند سرشت نسبتاً منحصر به فرد آن را نیز نشان می‌دهند.

پژوهشگر حوزهٔ زبان‌شناسی، آنا ویرژیکیا، هشدار می‌دهد که نباید فرض کرد زبان انگلیسی معیاری بسنده برای ارزیابی معانی واژه‌ها در سایر زبان‌ها به دست می‌دهد. انجام این کار (آنجا که ظرایف معنایی نادیده گرفته می‌شوند) نه فقط به سوءتفاهم‌های کلامی می‌انجامد، بلکه چیز دیگری را نیز به نمایش می‌گذارد و آن نوعی تبختر و خودبزرگ‌بینی فرهنگی است که سد راه ما برای ارتباط گرفتن با سخنگویان زبان‌های مختلف در شرایط برابر می‌شود. با این حال، به باور ویرژیکیا، به‌رغم کثرت عظیم زبان‌ها در سرتاسر کرهٔ خاکی، «هسته‌ای از واژه‌ها و مفاهیم ساده وجود دارد که در آن همهٔ زبان‌ها به هم می‌رسند». در واقع، اصلاً چطور می‌تواند غیر از این باشد اگر قرار بر امکان‌پذیر بودن یادگیری زبان‌های مختلف و ترجمه کردن آنها به یکدیگر باشد.

از بحث بالا دو چیز روشن می‌شود: نخست آنکه، ممکن است در زبان‌های دیگر مشابه دقیقی برای آنچه واژهٔ «home» در زبان انگلیسی معنا می‌دهد وجود نداشته باشد؛ و بعد آنکه، واژه‌هایی که در زبان‌های مختلف برای توصیف یک سکونتگاه مورد استفاده قرار می‌گیرند آن جنبه‌هایی از تجربه و معنا را برجسته می‌سازند که برطبق نظر فرهنگ‌های مختلف حیاتی هستند.

«home» در زبان انگلیسی [به‌مانند «خانه» در زبان فارسی] به معنای جایی از برای اقامت، تعلق و دلبستگی است – متوسعاً، این واژه اُنس و آشنایی، کشش، گرمی احساس، غرور، شکل خاصی از علاقه و پیوستگی و برخی خصوصیات مهم

دیگر را به سکونتگاه‌ها، موقعیت‌های جغرافیایی، کشورها، و قلمروهای سنتی اعطا می‌کند، اینها به عنوان نقاطی که در آنها هویت‌های معنوی، قومی، مذهبی و تاریخی شکل می‌گیرند و در قالب درکی تمامیت‌یافته از خود (self) باهم جفت و جور می‌شوند. در این بستر گسترده‌تر، خود و خانه عناصری جدایی‌ناپذیرند، بدین صورت که هریک از آنها برای وجود و ویژگی‌های خودش به دیگری وابسته است (نک. فصل ۶). این دید نسبت به خانه همان است که وقتی آدم‌ها چیزهایی مثل این می‌گویند مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد: «(من روسم)»، یا «ریشه‌هایم در آنجاست»، یا «نیاکانم و ارواحی که این سرزمین را ساختند در اینجا ساکن‌اند». برطبق نظر معمار کانادایی، ویتولد ریچینسکی،

این واژه شگرف «home»، واژه‌ای که بر جا یا «مکانی» فیزیکی دلالت می‌کند اما به شکلی انتزاعی‌تر به معنای نوعی «وضعیت وجودی» نیز هست، هیچ معادلی در زبان‌های لاتینی یا اسلاوی اروپایی ندارد. زبان‌های آلمانی، دانمارکی، سوئدی، ایسلندی، هلندی و انگلیسی همه واژه‌های متشابه‌الصدایی برای «home» دارند، و همه از واژه «heima» در زبان نورسی کهن اخذ شده‌اند.

در همین حال، انسان‌شناس آمریکایی، جری مور، به میانجی زبان لیتوانیایی پیوندی را بین یک شکل زبانی متعلق به زبان ژرمانی متقدم و واژه سانسکریتی ksêmas (به معنای «قرارگاه، پناهگاه یا سکونتگاه ایمن یا محفوظ») برقرار می‌کند، امری که به‌طور ضمنی نشان می‌دهد ریشه‌های واژه انگلیسی «home» می‌تواند کاملاً گوناگون باشد. شاید بتوان پذیرفت که واژه‌های متشابه‌الصدایی که همگی یک ریشه مشترک دارند دارای حیطة معناشناختی عمیقاً مرتبطی باشند، اما کار دشوارتر آن است که بدانیم چگونه می‌توان واژه‌های بسیار نامتشابه را باهم جور درآورد و همساز نمود. مثال‌های زیر را در نظر بگیرید:

در زبان یانکونیت جاتجارا، که خود گویشی ابتدایی متعلق به زبان ساکنان ناحیه صحرای غربی استرالیاست، واژه نگورا (ngura) هست که به نسبت

«خانه» به «مکان»، «اردوگاه» یا «کشور» نزدیک تر دانسته می شود و بدانها ترجمه می گردد.

واژه لهستانی dom، به رعم داشتن ریشه های یونانی و لاتینی، به نوعی واحد مسکونی («منزل» یا «خانه») اشاره دارد، اما هم زمان دربرگیرنده ارزش های گروه محور مرتبط با زادبوم (خانبوم) نیز هست.

واژه عبری bayit هم به معنای «خانه» است و هم به معنای «منزل»، و هم زمان اشاراتی نیز به محل ریشه کردن و بنیان گرفتن زندگی خانواده یهودی دارد.

اهالی بومی نخست مللِ نوتکا، متعلق به جزیره ونکوور کانادا، از دیرباز در سازه های عظیمی موسوم به «خانه الوار» زندگی می کردند، خانه الوارهایی که خانواده های متعدد در آنها فضای اختصاص یافته خودشان را داشتند و فعالیت های روزمره شان را به انجام می رساندند. به وقت نیاز، این منازل الوار ساخته را می شد از هم سوا کرد و به موقعیت جدیدی منتقل نمود. به همین دلیل، همان گونه که یک انسان شناس می گوید، «خانه» بیشتر فعل است تا اسم: «در زبان نوتکایی، شما نمی گوئید 'خانه'، بلکه می گوئید 'می خاند' (not house but it houses)، یا می گوئید 'خانه ای رخ می دهد' (a house occurs)، چون در نظر نوتکایی ها، خانه ها ناپایدار و موقتی هستند.» مقوله جابه جایی پذیری در خود واژه ای که آنها برای خانه دارند سرشته و در روشن نهشته است، امری که پیشاپیش توضیح دهنده بدخوان درآمدن ترجمه هایی است که از آن به زبان های دیگر صورت می گیرد.

هریک از مثال های بالا معنای واژه هایی را که توصیف کننده مکان های سکونت هستند گسترش داده، آنها را به ورای فرمول ساده دارایی بنیادی که برای خانه وجود دارد («منزل + قطعه زمین قابل شناسایی = خانه») می برند، همان که فرمول

غالب در فرهنگ‌های تحت سیطره تجارت، سرمایه‌داری و صنعت املاک و مستغلات است.

از این رو، نیازی نیست از «خانه» تعریفی تجویزی (یا قراردادی) پیش بنهیم، بدین منظور که بتواند دربرگیرنده همه زبان‌ها باشد. با این حال، اخذ ایده «شباهت خانوادگی» لودویگ ویتگنشتاین شاید کمکی در این مسیر باشد. برطبق دعوی ویتگنشتاین، در مورد بسیاری از کلمات – مثال محبوب ویتگنشتاین «بازی» بود، اما هم‌او خود واژه «زبان» را نیز در زمره این کلمات قرار داده است – هیچ مجموعه خصوصیات ذاتی‌ای که همه مصادیق آن کلمات بایستی حکماً واجد آنها باشند در کار نیست. در مورد آنچه کلمه‌ای از این دست بدان ارجاع می‌دهد یا آن را وصف می‌کند تنها چیزی که لازم است صدق داشتن حدی از مشخصه‌ها در درون تمامیتی بزرگ‌تر است تا آن کلمه بتواند به درستی در بستری مفروض به کار برده شود. به نظر می‌رسد این رویکردی است که جست‌وجوی زبان‌شناسان از پی مفاهیم مشترکی که فهم بینا فرهنگی را میسر می‌سازند آن را تقویت نیز کرده است. در پیروی از چنین راهبردی، ما اکنون می‌توانیم به سادگی از این سخن بگوییم که انگاره‌ها و تصورات مربوط به خانه که در زبان‌های مختلف حضور دارند همگی در مجموعه خصوصیات عامی، که به شیوه‌های مختلف مورد مراجعه و استفاده قرار می‌گیرند، شریک (یا مشارک) هستند.

نگرش‌ها در خصوص خانه

تجربه‌ای که بسیاری از مردم در زمینه خانه دارند تماماً یا عمدتاً مثبت است، شاهد این مدعا قطعاتی از حکمت عامه که پیش‌تر نقل شد. از جمله این مردم کسانی هستند که از محیط خانگی‌ای بهره‌مند بوده‌اند که ایمن، حمایتگر، مهرورز و مشوق افراد به رشد و شکوفایی بوده است. به نظر می‌رسد برخی افراد قلباً می‌دانند جایی که در آن بزرگ شده‌اند – هم سکونتگاه و هم موقعیت آن، یعنی محلی که سکونتگاه در آن واقع شده – جایی است که آنها، دست‌کم برای مدتی،

از ابتدا «مقدر بوده» که در آن باشند. و همین افراد ممکن است همواره این درک حسی از خانه را با خود حمل کنند؛ و این چنین، آنجا مکانی باقی می ماند که آنان می توانند با خیال راحت سروقتش بروند و از آن دیدار کنند.

با این حال، بازگشت به خانه، آن هم پس از غیبتی طولانی، غالباً تجربه ای چنان آکنده از بار عاطفی است که مواجهه با آن دشوار بوده، دشوار هم می توان از پشش برآمد (نک. فصل ۴). از این رو، برای برخی این تجربه مصداق نوشی آمیخته به نیش خواهد بود، و برای برخی دیگر مصداق مواجهه ای گیج کننده، برآشوبنده، یا حتی بیگانه ساز یا زهرآگین. همه چیز همان است که بود و در عین حال همه چیز عوض شده است و هیچ چیز مثل سابق نیست. در جریان مواجهه معلوم می شود که فرد دیگر با اینجا «جفت و جور» نیست - یا شاید هم دریابد که هیچ گاه نبوده است.

و تکلیف برخی دیگر چیست، آدم هایی که پیوندهای منفی شان با خانه آنجا را برایشان مکانی می سازد که فی الفور باید از آن بگریزند و همراه از آن بپرهیزند؟ در کنار کسانی که در خانه اذیت و آزار شده اند، گروه دیگر شامل کسانی می شود که محیط خانه در نظرشان ملال انگیز و خفقان آور است. به نوشته ویلیام شکسپیر، «هماره چنین است که / آدم ها وقتی دور از خانه اند شادمان ترین اند». ساموئل تیلر کولریج همین ایده را این طور بسط می دهد: «بخش اعظم آدمیان هیچ جا بیشتر از وقتی که در خانه اند غریبه نیستند.» و نمایشنامه نویس قرن بیستمی آمریکایی، تورنتون وایلد، یکی از شخصیت های تئاتری اش را واداشته که به نحوی طنزآمیز و فکورانه چنین بگوید: «همه همیشه درباره این صحبت می کنند که مردم سرزاپاناشناخته به خانه ها می ریزند...؛ اما در دنیا مردمان بیشتری هستند که دلشان می خواهد سراسیمه از خانه ها بیرون بزنند.» خانه همچون آهن ربایی هم قادر به جذب است و هم قادر به دفع. کلر کوپر مارکوس که متخصصی در زمینه روان شناسی خانه است به گروه شناسایی شده از جانب کاراکتر وایلدر عنوان «دوموفوبیک» (domophobic) را اطلاق کرده، دوموفوبیک به معنای خانه هراس یا خانه گریز؛ چون اصطلاح مزبور

دربگیرنده افرادی است که شکل‌های خشنی از آزار و تعدی و بدرفتاری در خانه را تجربه کرده‌اند.

و باز برای برخی دیگر، داشتن خانه ممکن است مصداق وضعیتی نزیسته و موهوم، یا صرفاً خاطره‌ای دور، باشد، تجربه‌ای نیم‌زیسته، یا اکنون – ازدست‌رفته. این همان واقعیت، یا وضع واقعی، برای افراد موسوم به «بی‌خانمان» است – دسته‌ای بسیار بزرگ و به نحوی نگران‌کننده در حال افزایش از مردم در اقصی نقاط جهان (نک. فصل ۷).

از این رو، بایستی مؤکداً به این نکته اذعان داشته باشیم که خانه، به‌رغم پوششی از گزین‌گویی‌های احساساتی که گردش پیچیده‌ایم، نوایی نیست که همیشه هم به گوش همگان خوش بیاید. خانه می‌تواند برای برخی، شاید حتی بشود گفت برای بیشتر مردم، آشیانی گرم و نرم باشد، اما برای برخی دیگر خیر: آنها که تجارب زیستی‌شان هیچ موافقتی با آن انگاره‌ای از خانه که تماماً آرمانی و رتوش شده است ندارد. نکته دیگری که به همین اندازه مهم است آنکه، این نظرگاه‌ها معرف‌گزینه‌های یا این یا آن و سیاه یا سفید نیستند، چون برای هر شخص مفروضی، خانه می‌تواند هم‌زمان تداعی‌کننده احساسات خوب و بد، تداعی‌کننده لذت و رنج، باشد.